



بهلول و بوی غذا

یک روز عربی از بازار عبور میکرد که چشمش به دکان خوراک پزی افتاد از بخاری که از سر دیگ بلند میشد خوشش آمد تکه نانی که داشت بر سر آن میگرفت و میخورد هنگام رفتن صاحب دکان گفت تو از بخار دیگ من استفاده کردی و باید پولش را بدهی مردم جمع شدن مرد بیچاره که از همه جا در مانده بود بهلول را دید که از آنجا میگذشت از بهلول تقاضای قضاوت کرد، بهلول به آشپز گفت آیا این مرد از غذای تو خورده است؟

آشپز گفت نه ولی از بوی آن استفاده کرده است. بهلول چند سکه نقره از جیبش در آورد و به آشپز نشان داد و به زمین ریخت و گفت؟ ای آشپز صدای پول را تحویل بگیر.

آشپز با کمال تحیر گفت: این چه قسم پول دادن است؟ بهلول گفت مطابق عدالت است: «کسی که بوی غذا را بفروشد در عوض باید صدای پول دریافت کند»